

زوال نهادی

چگونه سازه اقتصادی - مدیریتی جوامع تحلیل می‌رود؟



دیگر نمی‌توان پشت میز تقسیم کیک نشست و تنها درباره بریدن بخشی از آن اندیشید؛ امروزه و در ربع نخست قرن ۲۱، ابتدا باید سراسر کیک اقتصاد جهانی را دید و شناخت و سپس با درایت وارد چانه‌زنی و کنشگری با سایرین شد تا بتوان بیشترین بخش دلخواه ممکن از کیک را برای جامعه خود برید. غیبت در این میز یا نادیده گرفتن نیمی از کیک، تنها منجر به تلاش‌های عاری از سود و استهلاکی می‌گردد که مقدمه‌ای بر زوال نهادی است.



علیرضا عسگری

مترجم و کارشناس ارشد تاریخ جهان

گئورگ زیمل، متفکر برجسته علوم انسانی در اثر ارجمند خود تحت عنوان «فلسفه پول» چنین نتیجه می‌گیرد: «برای خصلت کاملاً پویای جهان، نمادی چشمگیرتر از پول نمی‌توان یافت. معنای پول در این واقعیت نهفته است که پول هیچ‌گاه دست کسی نمی‌ماند. اگر پول از حرکت باز ایستد، دیگر در مقام پول، ارزش و معنای خاصی ندارد» (زیمل: ۵۵۵) تفسیر دقیق‌تر این گفته زیمل را جری مولر در «ذهن و بازار: جایگاه سرمایه‌داری در تفکر اروپای مدرن» این‌گونه بیان می‌دارد: «زیمل این نکته را به خوانندگان خود یادآور شد که پول هیچ هدفی از خودش ندارد. پول مثل یک واسطه یا میانجی عمل می‌کند ... یکی از صحبت‌های رایج اخلاق‌گرایان آن است که چیزهایی وجود دارد که پول قادر به خریدن آن‌ها نیست، از جمله خرسندی یا کامروایی. با این حال، یکی از چشمگیرترین بصیرت‌های زیمل آن است که داشتن پول عملاً می‌تواند خرسندکننده‌تر از داشتن چیزهایی که با پول می‌توان خرید، باشد ... منشأ این خرسندی، قدرت انتخاب همه کالاهایی است که (آدمی) با پولش می‌تواند آن‌ها را بخرد» (مولر: ۴۵۳) مدت‌ها پیش از زیمل نیز هگل، فیلسوف نامدار آلمانی، بازار را ویژگی محوری و برجسته‌ترین خصیصه جهان مدرن خوانده بود و نزد هگل «نهادهای جهان مدرن، اگر به‌درستی فهمیده شوند، شایسته تأییدند، چون نهادهای مدرن بُعد اخلاقی خودشان را دارند» (همان: ۲۶۳ و ۲۸۳) با عطف به اهمیت جایگاه «پول»، «بازار» و «نهادهای جهان مدرن» در اندیشه بزرگان علوم انسانی که بعضاً خود همراه موج اول یا دوم صنعتی شدن و مدرنیزاسیون به آن‌ها پرداختند، به موضوع جستار حاضر خواهیم پرداخت: چه می‌شود که با این‌همه تأکید اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی بر ضرورت درک و فهم عقلایی از جهان مدرن و خاصه سازوکارهای اقتصادی آن، برخی جوامع به‌جای گام‌نهادن در راه توسعه پایدار و همه‌جانبه و ارتقاء سطح رفاه عمومی و بنا

کردن زیربنای شادکامی، بهزیستی و ثبات، در مسیر تزلزل، بی‌ثباتی و زوال می‌افتند؟ اگرچه پاسخ جامع به این پرسش در این مقال نمی‌گنجد اما تلاش جستار حاضر این است تا با وام‌گیری مفهوم «زوال نهادی» از جامعه‌شناسی سیاسی در دو ساحت به مسئله استهلاک و زوال سازه اقتصادی-مدیریتی بپردازد: نخست در ساحت «سیاست‌گذاری و علم اقتصاد» و با بررسی جایگاه علم اقتصاد در حکمرانی جوامع و ضرورت نگاه علمی، واقع‌بینانه و واقع‌گرایانه در سیاست‌گذاری‌های مرتبط و سپس در ساحت «بازارهای جهانی و جهان شبکه‌ای» که به‌طور موجز بیان می‌دارد چرا در قرن بیست‌ویک، خروج از شبکه‌های درهم‌بافته اقتصاد و بازار نه تنها عقلانی نیست، بلکه می‌تواند جوامع را از کاروان پرشتاب توسعه برای مدت‌ها عقب‌اندازد. درک واقعیت جهانی که در آن هستیم، به‌مثابه کلیتی هرچند نامتناجس اما درهم‌تافته، خود زیربنای ساحت بحث نخست در واقع‌بینی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی-مدیریتی است. به قول زیمل خاصیت پول، پویایی و تحرک آن است و پول نزد زیمل و بازار نزد هگل نمادهای جهان مدرن هستند؛ جهانی که منتظر کسی نمی‌ماند، سرعت تحولات آن حیرت‌انگیز است و به قول هگل اگر نهادهای آن به‌درستی فهم و شناخته شوند، شایسته تأییدند و گرنه باید در برهوت تنهایی، توسعه‌نیافتگی و پسرفت درجا زد.

سیاست‌گذاری و علم اقتصاد

زوال نهادی چیست؟ تعریف و تاریخچه مبسوط این مفهوم را ناتاشا ازرو و اریکا فرانتز در دو فصل نخست شاهکار خود «دولت‌های فرومانده و زوال نهادی: درک بی‌ثباتی و فقر در کشورهای درحال توسعه» توضیح داده‌اند. آنچه به کار جستار حاضر می‌آید، بحث وام‌گیری این مفهوم و آوردن آن به ساحت سازه اقتصادی-مدیریتی جوامع است: زمانی که مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های اشتباه، درک غیرواقع‌بینانه از امور و طرد نگاه علمی به سامان امور، به‌مرور ساختارها و نهادهای



اقتصادی-مدیریتی را دچار نواقص، کاستی‌ها، مشکلات، استهلاک، ورشکستگی و بحران می‌کند و مقدمه‌ای برای زوال نهادی جامعه می‌گردد. سه ناکارآمدی در حوزه‌های «خدمات اداری و زیرساخت»، «خدمات اجتماعی» و «عملکرد اقتصادی» از مؤلفه‌های مهم بحث زوال نهادی هستند (ازرو و فرانتز: ۴۰ و ۴۱) برچسب‌هایی چون سرمایه‌داری رفاقتی (نک. اسحاق دیوان)، دولت رانتی، ارتشاء رقابتی، حامی پروری، خویشاوند سالاری و اقتصاد سایه (ازرو و فرانتز: ۱۲۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۵ و ۳۶۴) حاصل زوال نهادی جوامع‌اند و اگر رفع نگردند می‌توانند باعث وضعیت فروماندگی (Failure status) شوند؛ روندی که در آن به قول کوفی عنان «اگر دولت‌ها بی‌ثبات باشند، جهانیان از امنیت، توسعه و عدالتی که حقشان است بی‌بهره خواهند بود» (همان: ۱۳)، گرچه تمایلی وجود دارد که سیاست‌گذاری را مقدم بر نقشه راه اقتصادی بدانند اما به نظر می‌رسد این دو یکدیگر

را در فرایندی دیالکتیک تکمیل می‌کنند و نباید مباحث نظری را از اجرایی جدا فرض کرد. گاهی برای فهم درست شرایط باید به بدیهیات بازگشت؛ بدیهیات و مقدمات ضروری که به‌مرور زمان مشمول فراموشی، کژفهمی و حتی انکار می‌شوند. از مهم‌ترین بدیهیات در بحث چرایی «زوال نهادی» جوامع، نادیده گرفتن نقش محوری نگاه علمی به مسائل مدیریتی و اقتصادی است؛ در واقع هر جامعه‌ای که واقعیات علم اقتصاد را نادیده انگارد، کوچک بشمارد یا کنار بگذارد در مسیر زوال نهادهای اقتصادی قرار می‌گیرد. علم اقتصاد چیست؟ به یک تعریف، «عبارت است از مطالعه انتخاب‌های افراد» که واجد سه اصل بنیادین است: پهنه‌یابی، تعادل و روش تجربی یعنی «تحلیل از طریق به‌کارگیری داده‌ها» (عجم‌اوغلو: ۴۴) در واقع علم اقتصاد بحث درباره انتخاب‌ها و امکان‌هاست با عطف به دو عنصر «عاملان اقتصادی» و «تخصیص منابع» (همان: ۴۵)

اقتصاددانان به پرسش‌هایی علاقه‌مندند که «با سخت‌کوشی کافی و استدلال دقیق قابل پاسخ‌گویی باشند» (همان: ۹۱) عالمان اقتصاد در پی تحمیل سلیقه‌های خود نیستند و «نمی‌خواهند گزینه‌ها را دیکته کنند ... بلکه علاقه‌مندند به افراد یاری برسانند تا بهترین استفاده را از منابع کمیابی چون بودجه و زمان داشته باشند» (همان: ۶۲) ارسطو را عموماً نخستین متفکر اقتصاد می‌شناسند؛ واژه اقتصاد از کلمه یونانی *iknmia* به معنای روش یا علم تدبیر منزل گرفته شده است، اما نخستین بار با چاپ کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ م. اقتصاد به صورت علمی با شأن ذاتی و روش علمی مطرح شد (تفضلی: ۱۴) از زمان اسمیت تعاریف گوناگونی از علم اقتصاد شده است: خود آدام اسمیت اقتصاد را «علم ثروت»، دیوید ریکاردو «علم توزیع ثروت»، جان استوارت میل «علم بررسی ماهیت ثروت از طریق قوانین تولید و توزیع»، آلفرد مارشال «علم

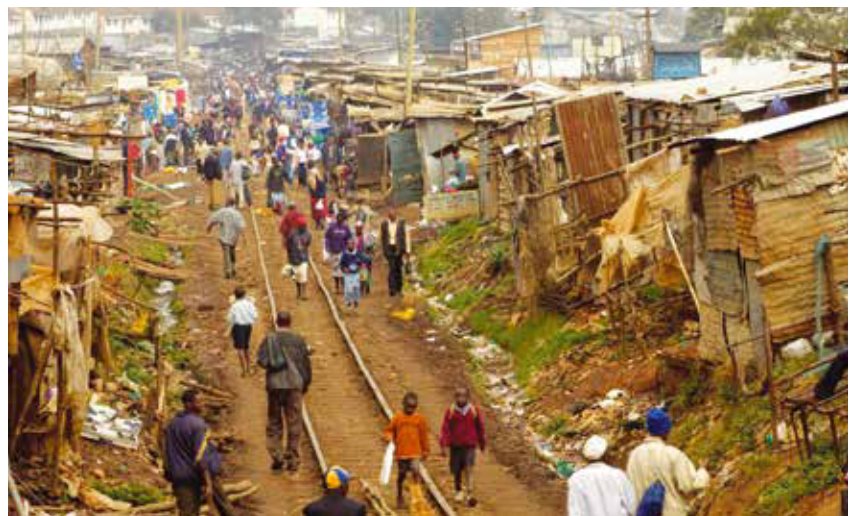
مسئله رفاه»، فریدریش فون هایک «علم طرز تعیین قیمت‌ها در بازار» و لودویگ فون میزس «علم منطوق اتخاذ تصمیمات عقلایی» توصیف کرده‌اند (همان: ۱۱ و ۱۲) با این بازگشت موجز به چپستی علم اقتصاد باید نقش آن را در مسئله زوال نهادی جوامع بررسی نمود: جوامعی که نظام اقتصادی-مدیریتی آن‌ها نه بر مبنای نگاه علمی به سازوکارهای اقتصادی و مدیریتی که مبتنی بر نفی جایگاه محوری روش و نهادهای علمی سامان یابند، چه در ساحت سیاست‌گذاری‌های اولیه اقتصادی و چه در ساحت برنامه‌ریزی و اجرا به مشکلات متعدد برمی‌خورند و دچار تناقضات درونی از یک‌سو و ناکارآمدی و بی‌کفایتی بیرونی از دیگر سو می‌گردند. این همان مسئله قدیمی و ساده کار را به کاردان سپردن است: نفی و طرد واقعیتانی چون ضرورت نگاه علمی به سامان‌دهی جامعه، جایگاه محوری دو علم مدیریت و اقتصاد در زیربنای سیاست‌های کلان و بی‌لطفی به تحلیل‌ها و راهکارهای تجربی و آزموده، نتیجه‌ای جز ناکارآمدی، ناترازی، بحران‌های مالی و افتادن در مسیر توسعه‌نیافتگی ندارد. برندگان نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۹ به‌درستی نتیجه می‌گیرند که: «اقتصاد خوب به‌تنهایی ما را نجات نمی‌دهد؛ اما بدون اقتصاد خوب همچنان اشتباهات گذشته را تکرار می‌کنیم. جهل، شهود، ایدئولوژی و عدم تحرک همه

گرد هم آمده‌اند تا جواب‌هایی در اختیار ما قرار دهند که به نظر قابل‌قبول و نویدبخش است، ولی گمان می‌رود در آینده‌ای نزدیک امید ما را به باد دهند» (بنرجی و دوفلو: ۴۲۱) در حوزه سیاست‌گذاری‌های مرتبط با اقتصاد و مدیریت نیز واقع‌بینی و واقع‌گرایی برای احتراز از مسیر زوال نهادی ضروری است. هدف‌گذاری‌ها باید واقع‌بینانه و متناسب با توانمندی‌ها، نیازها، گستره انتخاب‌ها، اولویت‌بندی برحسب منافع ملی اقتصادی و با نگاه علمی، روش تجربی و فنی انجام گیرد. پیوندهای اقتصادی و جهانی باید «بر پایه منافع متقابل و منطوق درون پیوندها باشد» زیرا بدون حفظ توازن در روابط جهانی «نه از غرب سودی می‌بریم، نه از شرق» (ظریف: ۳۰۰) گونه‌ای درک ناصحیح از مباحث مرتبط با «بازار»، «علم اقتصاد» و «نفع‌گرایی» می‌تواند مانع و رادع توسعه و حتی برآورده ساختن نیازهای کلی اجتماع شود: نفع‌گرایی موتور محرک تمدن مادی بشری است و با زندگی اخلاق‌مدار منافاتی ندارد؛ اتفاقاً زیست در فقر، بی‌عدالتی، برآورده نشدن نیازهای اولیه زندگی و ضعف شاخص‌های توسعه انسانی، جوامع مختلف را به جرم و جنحه، بزهکاری، بی‌قانونی یا قانون‌گریزی و بی‌اخلاقی سوق می‌دهد. آدم اسمیت معتقد بود که «انسان‌ها زمانی قادر خواهند بود جامعه اخلاقی را پی‌ریزی کنند که خود در

یک جامعه آزاد زندگی کنند ... فعالیت آزادانه انسان‌ها در جامعه آزاد، تنها ضمانت اخلاقی بودن جامعه خواهد بود و در جوامع غیرآزاد، اخلاقیات و اخلاق‌گرایی رشد نمی‌کند و به‌جای آن مسائل (بحران‌های) اقتصادی، اجتماعی و بی‌عدالتی رشد می‌کند» (تفضلی: ۱۰۶) در واقع اگر چهار مفروض زیر در نگاه سیاست‌گذار اقتصادی جای گیرد، جامعه خود، راه زیست اخلاقی و متعالی را با رهیدن از فقر و نیازهای ابتدایی پیش می‌گیرد:

- ۱- مالکیت خصوصی آزاد و محترم است،
- ۲- افراد در بازار به دنبال منافع شخصی خود هستند و با کارهای خیرخواهانه آن‌ها منافاتی ندارد،
- ۳- انسان یک موجود عقلایی است و در فعالیت‌های اقتصادی، رفتاری عقلایی دارد،
- ۴- محیط اقتصادی یک محیط رقابتی است (همان: ۹۸).

پس واقع‌بینی و واقع‌گرایی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی-مدیریتی، کانون‌مداری نگاه علمی و شایسته‌سالاری در سامان امور، محور قراردادن «علم اقتصاد» و «واقعیت‌های اقتصادی» که با تجربه تاریخی روی جداول و نمودارهای ریاضی-آماري نمود دارند و درک ضرورت پیوند بین علم مدیریت، علم اقتصاد و نگاه تجربی-علمی برای حل مشکلات یا ترسیم نقشه راه، می‌تواند از «زوال نهادی» سازه اقتصادی-مدیریتی جلوگیری یا آن را ترمیم کند و پرهیز از آرزومندی (که با تعریف علم اقتصاد یعنی شناخت و تخصیص منابع بر اساس اصل بهینه‌یابی در تعارض است) در برنامه‌ریزی ضرورت دارد: «برنامه‌ریزی بر پایه آرزومندی نه نشان توانمندی، بلکه نمایانگر نبود خودباوری است. جامعه‌ای که به‌جای باور به توانمندی‌های خود و کوشش استوار برای دستیابی به چشم‌اندازهای شدنی، در امید و آرزوی رسیدن به رویاها، دارایی‌های سترگ خود را بر باد می‌دهد، امیدش را به پیشرفت نیز از دست خواهد داد؛ خودباوری‌اش هرروز کاهش خواهد یافت و باز به‌جای گام برداشتن برای دستیابی به شدنی‌ها، آرزوهای ناشدنی خواهد بافت» (ظریف: ۴۶۴).



برندگان نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۹ به درستی نتیجه می‌گیرند که: «اقتصاد خوب به تنهایی ما را نجات نمی‌دهد؛ اما بدون اقتصاد خوب همچنان اشتباهات گذشته را تکرار می‌کنیم. جهل، شهود، ایدئولوژی و عدم تحرک همه گرد هم آمده‌اند تا جواب‌هایی در اختیار ما قرار دهند که به نظر قابل قبول و نویدبخش است، ولی گمان می‌رود در آینده‌ای نزدیک امید ما را به باد دهند».



بازارهای جهانی و جهان شبکه‌ای

آنتونی گیدنز و فیلیپ ساتن در ویراست نهم اثر کلاسیک خود، «جامعه‌شناسی»، چهار مؤلفه را در پیوند مباحث گوناگون علم جامعه‌شناسی بنیادین می‌نامند: «جهانی‌شدن»، «ناابرابری اجتماعی»، «انقلاب دیجیتال» و «هویت» (گیدنز و ساتن: ۲۰ و ۲۱) همان‌طور که در کل کتاب مفصل این دو اندیشمند هویداست، تقریباً هیچ مسئله حوزه جامعه‌شناسی نیست که پیوندی با «جهان مدرن» و زیستن در عصر «جهانی‌شدن» نداشته باشد. جدای از تمام نقدهای گفتمان‌های مختلف درباره جهانی‌شدن یا مدرنیته، امروزه جوامع با واقعیتی به نام «جهان بیش از پیش درهم‌تنیده» روبه‌رو هستند. با پذیرش این واقعیت است که می‌توان تمام گام‌های بعدی در حوزه اقتصاد، مدیریت، سیاست، فرهنگ، آموزش و علم را به درستی برداشت. سرشت اقتصادی دنیای ما در قرن بیست و یکم، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ درهم‌تنیده است و این واقعیتی مهم برای درک دنیای پیرامون ماست. بازارهای جهانی چنان به یکدیگر وابسته شده‌اند که سیاست‌های انحصارطلبانه، یک‌جانبه‌گرایی و انزواطلبی می‌تواند از پایوآ گینه‌نو تا کانادا را تحت شدیدترین تأثیرات قرار دهد: جنگ تعرفه‌ای و تحریمی‌ای که دونالد ترامپ علیه بازارهای جهانی به راه انداخته است، پاسخی ناخردانه علیه برآمدن جهان شبکه‌ای و چندقطبی در عصر پسا جنگ سرد است؛ چین، ژاپن، هند، اقتصادهای بزرگ آسیای شرقی و جنوبی، کشورهای ثروتمند اسلامی و کشورهای بزرگی چون برزیل، شیلی، مکزیک و آفریقای جنوبی دیگر قابل‌انکار یا نادیده گرفتن نیستند؛

کشورهای عربی ثروتمند منطقه با هر دو طرف اروپایی-آمریکایی و اوراسیا-شرقی مبادلات عظیم تجاری، فناوری، سرمایه‌گذاری و ترابری دارند. تصور شکل‌گیری هرگونه بلوک شرقی یا غربی شبیه آنچه پس از جنگ جهانی دوم رخ داد، با توجه به تغییر شگرف در سرشت بازارهای جهانی، انقلاب اطلاعات و برآمدن عصر دیجیتال و جهان پسادوقطبی ممکن نیست؛ گرچه اکنون فضای روابط بین‌الملل حاکی از نوعی هم‌گرایی شرقی-اوراسیایی در مقابل اتحادیه اروپا و آمریکا است، اما در واقعیت، چین و هند قدرت خود را مدیون «بازارهای جهانی» هستند و روسیه با وجود جنگ طولانی و پیچیده اوکراین، خواهان بازگشت به دوران شوروی نیست، بلکه می‌خواهد مسائل دیرینه ژئواستراتژیک خود با اروپای مرکزی-غربی را حل‌وفصل کند و در این مسیر دغدغه‌های موجود در جنگ اوکراین از جنس منازعات ریشه‌دار تاریخی و ژئوپلیتیکی و برآمده از «واقعیات» و نه اندیشه‌های انتزاعی از جنس قرن بیستم است. رفتار ضد دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و عرف سیاسی دولت دونالد ترامپ نیز یک میان‌پرده موقت است که تاکنون سود چندانی برای ایالات متحده نداشته است: به راه انداختن دوباره جنگ‌های تعرفه‌ای و تحریمی علیه تقریباً هر کشوری از دوست تا دشمن جز نوعی قدرت‌نمایی کوتاه‌مدت، سود بلندمدتی ندارد؛ چراکه جهان فارغ از نگاه و خواسته‌های «افراد»، مدت‌هاست در مسیری قرار گرفته که با سرعتی پرشتاب، رو به هم‌گرایی و درهم‌تنیدگی دارد: «جنوب جهانی و شمال جهانی دیری است که درهم‌تنیده‌اند ... و امروز برای هیچ جامعه‌ای ممکن نیست جدا از بقیه جهان زندگی کند» (همان: ۱۵۵)

درواقع، صاحب‌نظران اتفاق نظر دارند که این روند جهانی‌بودن امری به قدمت تاریخ بشر است و «بحث جامعه‌شناسی معاصر، بر سر آهنگ تند و شدت جهانی‌شدن ظرف سه دهه گذشته است» (همان: ۱۴۲) با عطف به این موضوع، هر جامعه‌ای که واقعیت زیستن در این جهان درهم‌بافته و درهم‌تنیده را انکار کند، بخواهد راه خود را جدای از تعاملات هم‌جانبه با کانون‌های قدرت، ثروت و فناوری پیش بگیرد، انزواطلبی پیشه کند یا گمان برد که نیازی به تعامل، رقابت و مراودات اقتصادی-تجاری و علمی-فناوری با شاکله و پیکره جهانی «بازارها» ندارد، فرصت‌های توسعه، رشد و پیشرفت را از دست می‌دهد، از اهداف خود باز می‌ماند و چه‌بسا چنان از کاروان جهانی توسعه عقب بماند که جبران آن مدت‌های مدید زمان ببرد. منطق تعامل با کانون‌های منطقه‌ای و جهانی قدرت و ثروت برای حفظ منافع ملی هر جامعه‌ای بایسته و ضروری است؛ چراکه جهان -چه جهان سیاست و چه جهان اقتصاد- منتظر کشورها نمی‌ماند و هرگونه انفعال یا دیر هنگامی برای دیگران سود و برای آن جامعه زیان به بار می‌آورد: «با این نگرش، یا منطقه از هرگونه همکاری بی‌بهره می‌ماند که به زیان همه است؛ یا همکاری بدون حضور ما برپا می‌شود که روند همیشگی همین بوده است. در این صورت، یا باید تنهایی را بپذیریم و یا دیر هنگام در همکاری‌هایی که بدون حضور ما و در نتیجه بدون در نظر گرفتن منافع و نگرانی‌های ما برپا شده، وارد شویم» (ظریف: ۲۹۰) ظرفیت‌های درونی جوامع به‌تنهایی قادر به ساختن مسیر توسعه، رفاه، پیشرفت و بهروزی در قرن حاضر نیستند؛ فارغ از هرگونه



درباره جهان، فهم سرشت شبکه‌ای آن، منافع متقابل و درهم‌تنیده، نیاز به تعامل و تقابل بر مبنای منافع و کنشگری فعال در هر سوی میزی که یک توسعه و پیشرفت بر آن قرار دارد از زوال نهادی و وضعیت بعد آن یعنی فراماندگی احتمالی نهادی جلوگیری می‌کند؛ چراکه «پیشرفت مستمر اقتصاد کشورهای درحال توسعه به تجارت با کشورهای پیشرفته وابسته است» (گیدنز و ساتن: ۱۵۵) پایان سخن آنکه «سیالیت و پیش‌بینی‌ناپذیری، با جهان ما درهم‌آمخته است. برداشتهای نادرست از جهان پیرامونی و جایگاه کشورها در دوران پساجنگ سرد، به سنجش‌های نادرست و تصمیم‌گیری‌های انتزاعی می‌انجامد؛ بر این‌د سنجش نادرست چه در شکل تهاجمی همچون صدام و میلوسویچ و چه در شکل وادادگی همچون قذافی می‌تواند به نابودی یک حکومت و یا حتی یک کشور بینجامد» (ظریف: ۴۶). III

منابع

- اسحاق دیوان و همکاران، سرمایه‌داری رفاقتی در خاورمیانه، ترجمه محمدرضا فرهادی‌پور، نشر شیرازه، ۱۴۰۱.
- آبیجیت برنجی و استر دوفلو، اقتصاد خوب برای دوران سخت، ترجمه صبا نوروزی، نشر پارسه، ۱۳۹۹.
- آنتونی گیدنز و فیلیپ ساتن، جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایی (ویراست نهم)، نشر نی، ۱۴۰۴.
- جری مولر، ذهن و بازار، ترجمه مهدی نصراله‌زاده، نشر بیدگل، ۱۳۹۵.
- دارون عجم اوغلو و همکاران، کلیات علم اقتصاد، ترجمه علیرضا بهشتی شیرازی و محمدحسین نعیمی‌پور، نشر روزنه، ۱۳۹۹.
- فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر، نشر نی، ۱۳۹۴.
- گئورگ زمیل، فلسفه پول، ترجمه جواد گنجی و صالح نجفی، نشر مرکز، ۱۴۰۰.
- محمدجواد ظریف، پایاب شکیبایی، نشر اطلاعات، ۱۴۰۳.
- ناتاشا ازرو و اریکا فرانتز، دولت‌های فرورمانده و زوال نهادی، ترجمه امیر میرحاج، نشر شیرازه، ۱۴۰۲.

درباره هرگونه تشدید تنش با روسیه، چین و هند به او هشدار می‌دهند، هرچند تنها زمان نشان می‌دهد آیا و تا کجا عقلانیت سیاسی می‌تواند نابخردی‌های دولت دوم ترامپ را مهار کند. همه جوامع امروزه به درکی از جهان پساقطبی، همگرا و «جهانی‌شده» رسیده‌اند و با وجود فضای ملتهب سیاست و تجارت بین‌الملل، پیکره کلی بازارها، اقتصاد، ارتباطات فناوری و دانشگاهی و علمی، سرمایه‌گذاری و ایضاً «جهانی‌شدن فرهنگ‌های مختلف» به واسطه فناوری و عصر دیجیتال از چنان قدرتی برخوردار شده است که به این سادگی نمی‌توان آن را به چالش کشید (همانند ترامپ) و هرگونه نفی و طرد این واقعیت تنها به ضرر آن جامعه‌ای است که انحصار، انزوا و یا نیمی از یک را می‌خواهد: دیگر نمی‌توان پشت میز تقسیم یک نشست و تنها درباره بریدن بخشی از آن اندیشید؛ امروزه و در ربع نخست قرن بیست‌ویکم، ابتدا باید سراسر یک اقتصاد جهانی را دید و شناخت و سپس با درایت وارد چانه‌زنی و کنشگری با سایرین شد تا بتوان بیشترین بخش دلخواه ممکن از یک را برای جامعه خود برید. غیبت در این میز با نادیده گرفتن نیمی از یک، تنها منجر به تلاش‌های عاری از سود و استهلاکی می‌گردد که مقدمه‌ای بر زوال نهادی است. پذیرش واقعیات و نه اندیشه‌های انتزاعی

کمیت و کیفیت عالی این ظرفیت‌ها، منطق جهان امروز حکم می‌کند که تنها با ترسیم برنامه‌های علمی، عقلایی و مبتنی بر منافع ملی و سپس ورود به جهان پیچیده شبکه‌ای و تعامل، رقابت و چالش با رقبای منطقه‌ای و جهانی می‌توان کیفیت زندگی مردمان هر کشوری را ارتقا داد و جامعه‌ای توسعه‌یافته، پیشرفته و مرفه ساخت. هر جامعه‌ای اگر بخواهد به زیست شایسته خود دست یابد یا ادامه دهد، باید به کنشگری در سپهر جهانی از شرق تا غرب روی آورد؛ در غیاب کنشگری عقلایی و مبتنی بر منافع، دیگر جوامع چه دوست و چه غیر دوست، میوه و ثمره غیبت و عدم حضور آن جامعه را در عرصه‌های تجاری و اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیکی و حتی فرهنگی و هویتی می‌چینند. زمانی که بحث منافع ملی هر جامعه‌ای مطرح باشد، بسته به شرایط و با مفروض داشتن اصل زیستن در جهانی درهم‌تنیده، چه تعامل و حتی چه تقابل هر کدام ابزاری برای تأمین منافع جامعه هستند؛ هرچند هزینه تقابل و خصوصاً تقابل نظامی در جهان امروز می‌تواند چنان ویرانگر باشد که دولت جنگ‌طلب و آشوب‌خواه دونالد ترامپ نیز باید در سیاست‌های خارجی خود تجدیدنظر کند؛ گام‌های پسینی چندی که ترامپ در مقابل هیاهوهای خود برمی‌دارد، حاکی از آن است که حداقل بدنه‌ای از عقلانیت در ایالات متحده